



کاربرد لقب امیرالمؤمنین در سلام خلافت

پدیدآورده (ها) : منتظری مقدم، حامد

تاریخ :: تاریخ اسلام در آینه پژوهش :: پاییز 1387 - شماره 19

از 155 تا 170

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/359859>

دانلود شده توسط : رسول جعفریان

تاریخ دانلود : 23/03/1396

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

www.noormags.ir

کاربرد لقب امیرالمؤمنین در سلام خلافت

حامد منتظری مقدم*

چکیده

کاربرد لقب امیرالمؤمنین در سلام خلافت، در میان کاربردهای فراوان و گوناگون آن، کاربردی ویژه بوده که پژوهش پیش‌رو درباره آن صورت گرفته است. در این پژوهش، با تکیه بر روش تحلیلی، کوشش می‌شود تا بدین مسئله که «سلام خلافت چگونه بوده و چه کارکردی داشته است»، پاسخ داده شود. در گستره تاریخ اسلام، سلام بر خلفا، با عبارت «السلام علیک یا امیرالمؤمنین» رواج داشته است. این سلام، خود، اعلان خلافت، و دگرگونه کردن آن، اعتراض به خلافت بوده است. واژگان کلیدی: خلافت، امیرالمؤمنین، سلام خلافت و تاریخ اسلام.

* استادیار مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی: دریافت: ۸۷/۹/۱۱ - پذیرش: ۸۷/۱۰/۱۶.

مقدمه

پیش‌تر، در نوشتاری از این قلم (در همین مجله)، کاربرد لقب امیرالمؤمنین در بستر تاریخ اسلام شناسایی شد. گذشت که پیدایش این لقب، در عصر پیامبر ﷺ، درباره علیؑ بود. سپس، همراه با اصل خلافت، از او بازداشته شد. از آن‌سو، در خلافت عمرؓ، واژه مزبور، به جای ترکیب خلیفهٔ خلیفهٔ رسول‌الله، درباره وی به کار رفت. پس از عمرؓ، لقب امیرالمؤمنین نشانه‌ای از خلافت، و هم‌پایه با لقب‌های خلیفه و امام به شمار آمد.

همچنین، مشخص شد که لقب امیرالمؤمنین به مفهوم خاص خلیفه، در بستر تاریخ اسلام کاربردهای گوناگون و پُرشماری داشته‌است. این لقب در چنین مفهومی، در نام بُردن و یادکرد از خلفا، چه از سوی خود آنان و چه از سوی دیگران، چه در گفتار و چه در نوشتار، کاربرد بسیاری داشته‌است. خلفا بسیار خوش داشتند که با این لقب شناسایی شوند. چنان‌که در موسم حج سال ۱۴۱۱ق، منصور عباسی، در معرفی خود به کسی که او را نشناخته بود، گفت: «من، ابوجعفر منصور، امیرالمؤمنین‌ام».^۱

حال در این نوشتار، درباره کاربرد لقب امیرالمؤمنین در سلام خلافت، که کاربردی ویژه بوده است، پژوهش می‌شود.

اعلان خلافت با سلام

در گزارش‌های تاریخی (به زبان عربی) در شرح احوال خلفا، عبارت «سَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْخِلَافَةِ؛ بر او - خلیفه - سلام خلافت داد» بسیار دیده می‌شود. از بررسی این گزارش‌ها می‌توان دریافت که چنین سلامی، در واقع، بیان‌گر اعلان پذیرش و ابراز وفاداری به خلیفه سلام شونده بود،^۲ چنان‌که در رویارویی میان امین و مأمون عباسی، پذیرندگان خلافت امین (ساکنان بغداد) بر وی، سلام خلافت

می‌دادند، در برابر، بیشتر سرزمین‌های اسلامی که خلافت مأمون را قبول داشتند، به او همان گونه سلام می‌کردند.^۳ همچنین، پس از مرگ یک خلیفه، در خطاب به ولیعهد او، همین گونه سلام می‌شد، مثلاً پس از مرگ یزید بن عبدالملک (۱۰۵ق)، پیک، خود را به ولیعهد او، هشام که در جزیره (شمال عراق) بود، رسانید؛ به مجلس او وارد شد و به او سلام خلافت داد.^۴

بر این اساس در متون تاریخی، سلام خلافت به کنایه، به جای اعلان خلافت، به کار رفته است. در گزارشی که متضمن آگاهی از به خلافت رسیدن مروان (آخرین خلیفه اموی) است، قتل زود هنگام او انکار و گفته شده است که پیش از سلام خلافت کشته نخواهد شد.^۵ ناگفته پیداست که صرف نظر از صحت و سقم این گزارش، تعبیر به سلام خلافت در آن، به روشنی به معنای رسیدن به خلافت است. در گزارشی دیگر درباره همین مروان، به ابراز سلام خلافت بر او تصریح و گفته شده است که سلام کننده در خطاب به او اشعاری را که متضمن امیرالمؤمنین (خلیفه) بودن او بود، سرود.^۶

در متون تاریخی درباره مدعیان خلافت نیز سلام خلافت به کنایه، به جای ادعای خلافت، به کار رفته است. یعقوبی می‌نویسد که در دوران واثق عباسی، در سال ۲۳۰ ق، مردانی از بنی سلیم در مسیر حج، به راه‌زنی پرداختند، و بر فردی به نام عُزَیرَةُ الخُفَاجی سلام خلافت دادند. البته ایشان، همگی به دست سپاه عباسی سرکوب شدند.^۷ همچنین درباره قَطَرِیّ بن قُجَافَه خارجی نگاشته شده است که بر او سلام خلافت داده می‌شد.^۸

چگونگی سلام خلافت و آغاز آن

اکنون پس از آشنایی با مواردی از تعبیر به سلام خلافت در متون تاریخی، باید دانست که در گزارش‌های موجود (به زبان عربی)، به چگونگی این سلام تصریح

نشده است. شاید گمان شود که چنین سلامی، به طور کلی، با عبارت «السلام عليك يا خليفه...» سلام بر تو ای خليفه...! بوده است، اما در اینجا بدون انکار این عبارت، باید اذعان کرد که شواهد، بیان گر آن است که سلام خلافت، با عبارت «السلام عليك يا امير المؤمنين» رواج داشته است، چنان که در اساس، گاهی حتی به جای تعبیر به سلام خلافت، به سلام امرة المؤمنين تعبیر شده^۹ و گاهی نیز این دو تعبیر، در کنار یکدیگر و به شکل مترادف به کار رفته است.^{۱۰}

به طور کلی با توجه به سیر تاریخی کاربرد امير المؤمنين، می توان گفت از دوران عمر بن خطاب که واژه امير المؤمنين درباره خلفا کاربرد یافت،^{۱۱} یکی از مهم ترین و نیز آشکارترین موارد کاربرد آن، در سلام بر خليفه بود.

گفتنی است در متنی فارسی که نگاشته شده چهارم هجری است، در سه مورد جدا از هم (یکم، در سلام ابو سلمه بر سفاح، دوم، در سلام فضل بن سهل بر مأمون، سوم، در سلام ابو الحسن بر مقتدر) به صراحت چنین نگاشته شده است: «... به خلافت سلام کرد و گفت: السلام عليك يا امير المؤمنين...».^{۱۲} روشنی است که این سخن، به روشنی بیان گر چگونگی سلام خلافت است.

افزون بر این، در متون عربی نیز شواهد آشکاری بر این امر، یافت می شود:

۱. در سال ۱۳۲ق در آغاز دست یابی عباسیان به خلافت، کسانی که در پی شناسایی ابوالعباس سفاح بودند تا مشخصاً بر او به خلافت، سلام دهند، پس از شناسایی، بر وی با همان عبارت «السلام عليك يا امير المؤمنين» سلام و با او بیعت کردند.^{۱۳}

۲. همچنین، در شرح چگونگی به خلافت رسیدن متوکل عباسی (سال ۲۳۲ق)، تصریح شده است که احمد بن ابی دؤاد (قاضی القضاة دوران خليفه پیشین) بر متوکل جامه خلافت پوشانید، بر تخت نشاندش، میان دو چشمش را بوسه زد، و خطاب به او گفت: «السلام عليك يا امير المؤمنين»، سپس مردم با متوکل بیعت کردند.^{۱۴}

۳. چون یزید بن مَهَلَب (۵۳ - ۱۰۲ ق) جامه رزم پوشید تا با نیروهای خلیفه اموی پیکار کند، معشوقه او با این باور که وی داعیه خلافت برسر دارد، بدو خطاب کرد: «السَّلامُ علیک یا امیرالمؤمنین».^{۱۵}

۴. آشکارترین گواه، این است که پس از قتل عثمان و تحرک معاویه برای خون‌خواهی وی، حجاج بن خُزَیمه بن صمه نزد معاویه رفت و به او گفت: «السَّلامُ علیک یا امیرالمؤمنین». معاویه پاسخ سلامش را داد و تصریح کرد: «مرا با سلام دادن به خلافت، پیش از آن که به آن برسم، ترساندی [غافلگیر کردی]».^{۱۶} گفتنی است که حجاج بن خُزَیمه، در جایگاه کسی که برای نخستین بار معاویه را امیرالمؤمنین خطاب کرده بود، شناسایی شد و بعداً میان اهالی شام بر این اقدام خود فخر ورزید.^{۱۷}

شایان توجه آن که در آغاز خلافت عبدالملک بن مروان، عبدالله بن عمر بن خطاب، با ارسال نامه‌ای بدو نگاشت: «...از عبد الله بن عمر به عبدالملک امیرالمؤمنین! سلام علیک...». در این مورد، این درنگ برای امویان پیش آمد که چرا ابن عمر، نام خود را بر نام خلیفه مقدم داشته است. آنان به بررسی پرداختند و دریافتند که او، در نامه‌های خود به معاویه نیز همین گونه عمل می‌کرده است. از این رو، به او اعتراضی نکردند.^{۱۸}

قُلْتُشْنَدِ درباره آغاز سلام خلافت، در گزارشی آن را با تأخیر، به دوران معاویه بن ابی سفیان بازگردانده است،^{۱۹} اما به گمان، این گزارش فقط می‌تواند بیان‌کننده آغاز رسمی - با فرمان حکومتی - به شمار آید و گرنه، سلام یاد شده پیش‌تر از او رواج یافته بود.

در برخی گزارش‌های ارائه شده درباره شورش و اعتراض بر عثمان که با عزیمت برخی از اهالی مصر و عراق به مدینه تحقق یافت، تصریح شده است که آنان هنگام ورود بر محفل خلیفه، خطاب به جمع حاضر در آن جا گفتند: «سلام»

علیکم»، و به خود او به خلافت، سلام ندادند.^{۲۰} همچنین، در گزارشی آمده است که از ایشان پرسش شد: «چرا بر/امیرالمؤمنین سلام نکردید». ایشان پاسخ دادند: به علت کارهای نادرستی که کرده است، اگر او باز گردد و توبه کند و در مسیر درست گام بردارد، امیر ما خواهد بود وگرنه، امیر ما نیست.^{۲۱}

بی تردید، پرسش یادشده، بیان گر آن است که پیش تر از معاویه، سلام خلافت شایع بود و در آن با لقب امیرالمؤمنین، به خلیفه خطاب می شد. از این رو، هنگامی که حجاج بن خُزَیمه بن صمه به خود معاویه، با عبارت «السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین» سلام داد، معاویه به صراحت آن را سلام خلافت دانست.^{۲۲}

شایان توجه است که با ریشه یابی تاریخی، روشن می شود که کاربرد عبارت «السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین»، در خطاب به خلیفه، با/اذن که یک امر کاملاً شرعی و علنی به شمار می آمد، آمیزش یافته بود. بلاذری (م ۲۷۹ق) به نقل از واقدی (م ۲۰۷ق) در تبیین رسم و سنتی که مرتبط با اذان گفتن بود و ریشه در عصر نبوی داشت، گزارش کرده است که در زمان پیامبر ﷺ، بلال (مؤذن) هنگام اذان گفتن، در درگاه خانه حضرت می ایستاد و روی به او، این گونه ندا می داد: «السَّلامُ عَلَیکَ یا رسولَ الله، حَیَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَیَّ عَلَى الْفَلَاحِ، الصَّلَاةُ یا رسولَ الله». سپس در خلافت ابوبکر، سعد القرظ (مؤذن) در درگاه منزل وی، بدو خطاب می کرد: «السَّلامُ عَلَیکَ یا خَلِیفَةُ رَسولِ الله، حَیَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَیَّ عَلَى الْفَلَاحِ». آنگاه در زمان عمر، سعد القرظ در درگاه خانه او می گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ یا خَلِیفَةُ رَسولِ الله، حَیَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَیَّ عَلَى الْفَلَاحِ، الصَّلَاةُ یا خَلِیفَةُ رَسولِ الله». پس از آن، چون عمر از مردم خواست که او را امیرالمؤمنین بنامند، مؤذن نیز می گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ (یا) أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ، حَیَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَیَّ عَلَى الْفَلَاحِ، الصَّلَاةُ یا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ».^{۲۳}

در این باره، باید دانست که در یک متن فارسی، در شرح اخبار خلیفه مقتدر عباسی (۲۹۵ - ۳۲۰ ق)، چنین تصریح شده است:

... رسم است که مؤذنان سرای سلطان (در این جا، خلیفه) بانگ نماز کنند، پس بدان خانه اندر آیند که سلطان بدانجا اندر بود و گویند: السّلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمة الله و برکاته، الصّلاة یرحمک الله. و این رسمی است قدیم...^{۲۴}

دیگرگونه کردن سلام خلافت

به جز موردی که پیش تر درباره چگونگی سلام برخی از اهالی مصر و عراق به خلیفه سوم گذشت، موارد دیگری از ناسازگاری با شیوه عمومی سلام خلافت نیز یافت می شود. روی هم رفته، می توان آن موارد را در سه گونه زیر بازشناسی کرد:

نخست، مواردی که هم چون نمونه یاد شده، در قالب سلام عادی و بدون خطاب ویژه به خلیفه (امیرالمؤمنین) تحقق می یافت. حال، چند نمونه تاریخی دیگر: عمار یاسر صحابی پیامبر ﷺ در سلام بر خلیفه سوم عثمان، به خلافت سلام نداد و او را به کنیه خطاب کرد.^{۲۵}

سفیان ثوری (۹۷ - ۱۶۱ ق) با ورود بر خلیفه مهدی عباسی، بر او سلام عمومی داد، نه سلام خلافت.^{۲۶}

ابومسلم خولانی، از بزرگان شام، در سلام بر معاویه بن ابی سفیان (در دوران تکیه او بر مسند خلافت)، وی را با لقب امیر (لقب وی در دوران پیش از خلافت)، خطاب کرد.^{۲۷}

خوارج حروریّه در خطاب به عمر بن عبدالعزیز گفتند: «السّلام علیک یا انسان».^{۲۸} پیداست که در چنین سلام هایی، به نوعی به شخص خلیفه اعتراض می شده است. البته این گونه از سلام در مقایسه با دو گونه سلامی که پس از این بیان خواهد شد، نسبتاً محترمانه بود.

دوم، مواردی که بیان گر رفتارهای اعتراض آمیز، بلکه جسارت آمیز با خلیفه مورد خطاب بوده و در قالب دگرگونه کردن سلام رایج به خلفا، با به کار بردن واژه‌هایی معنادار، نمایان شده است. سلام‌های دگرگونه برخلفا، در مواضع مختلف و با انگیزه‌ها و برداشت‌هایی خاص بروز می‌یافت که به چند نمونه آن اشاره می‌شود:

در خطاب به امام حسن بن علی علیه السلام، در اعتراض به صلح حضرت با معاویه، گفته شد: «السَّلامُ عَلَیکَ یا مُذِلَّ الْمُؤْمِنِینَ».^{۲۹} شایان توجه است که در برابر این سلام دگرگونه، امام علیه السلام فرمود:

من خوارکننده مؤمنان نیستم، بلکه بزرگ‌دارنده آنانم. صلح من با معاویه برای این بود که شما را از کشته شدن برهانم.^{۳۰}

حضرت، همچنین فرمود: «من نخواستم در طلب مُلک [و در جنگی نافرجام]، مؤمنان را به کشتن دهم».^{۳۱}

همچنین هنگامی که معاویه بر مسند خلافت تکیه زد (سال ۴۱ق)، سعد بن ابی وقاص از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله بر او وارد شد و در سلام دادن بدو گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ ایُّهَا الْمَلِکُ؛ سلام بر تو باد ای پادشاه!» معاویه به خشم آمد و گفت: «چرا نگفتی: السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین؟» سعد پاسخ داد: «این [سلام با واژه امیرالمؤمنین]، هنگامی است که ما [مؤمنین] تو را به امارت برگزینیم، اما تو، خود [بر این مسند] جسته‌ای».^{۳۲}

ابوبکره، برادر زیاد بن ابیه، هنگام ورود بر معاویه بن ابی سفیان در اعتراض به اقدامات وی چنین سلام کرد: «السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالفاستقین...».^{۳۳}

فردی به نام یحیی بن عامر نیز در سلامی جسورانه به مأمون عباسی گفت: «السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالکافرین»، و جان خود را بر سر همین سلام گذارد.^{۳۴}

سوم، مواردی از ناسازگاری با سلام خلافت، در اساس، در قالب اعتراض از سلام کردن بر خلیفه، یا پاسخ ندادن به سلام او، به نشانه اعتراض، نمایان می‌شد،

چنان‌که در اعتراض به مأمون عباسی، مردی کفن‌پوش در مسیر حرکت او قرار گرفت و به وی سلام نکرد. مأمون با پرسش از آن مرد، دانست که وی مأمون را می‌شناخته و آگاهانه به سوی خود او می‌آمده است. از این رو، وی را به علت سلام نکردنش بازخواست کرد. او به صراحت پاسخ داد که مأمون را شایسته سلام کردن نمی‌داند.^{۳۵}

در این میان، این امکان نیز وجود داشت که اعراض از سلام کردن بر خلیفه، نه برای اعتراض، بلکه با هدف تخفیف جایگاه او یا نوعی هم‌اوردی و امتیازخواهی باشد. بر این اساس، عمرو عاص در دوران امارتش بر مصر، هنگام بار یافتن به دربار معاویه (در دوران خلافت وی)، به همراهان خود که از مصر با او آمده بودند، سفارش کرد که به معاویه سلام خلافت نگویند. البته این سفارش، نتیجه‌ای کاملاً معکوس داشت، زیرا آنان، با دیدن دربار با شکوه معاویه مبهور شده، در اقدامی شگفت، خطاب به وی گفتند: «السَّلامُ علیک یا رسول الله!»^{۳۶}

همچنین، حجاج بن یوسف ثقفی (۴۰ - ۹۵ ق) در آغاز امارت بر عراق، وارد کوفه شد و خطاب به مردم آنجا، سخنانی تهدیدآمیز بیان کرد. سپس، فرمان داد تا نامه عبدالمملک خلیفه وقت خوانده شود. در طلیعه نامه، آمده بود: «... از بنده خدا، عبدالمملک بن مروان/امیرالمؤمنین به مؤمنان و مسلمانان ساکن در عراق، سلام علیکم، من برای شما، خدا را شاکرم...». در همین جا، حجاج خواندن نامه را قطع کرد و با پرخاش و تندى، رو به مردم گفت: «...امیرالمؤمنین بر شما سلام می‌فرستد، اما شما پاسخ سلامت را نمی‌دهید؟!...». آن گاه، به فرمان او، نامه دوباره - از آغاز - خوانده شد. این بار، حاضران پاسخ سلام مکتوب را چنین دادند: «بر امیرالمؤمنین سلام».^{۳۷}

از آن چه گذشت می‌توان دریافت که سلام بر حاکمان، خود در جایگاه وسیله‌ای برای ابراز وفاداری و احترام نسبت به سلام شونده، امری بسیار با

اهمیت بوده است. در این ارتباط، باید دانست که در منابع تاریخی درباره این گونه سلام‌ها، جز گزارش‌هایی که پیش‌تر بدان‌ها استناد شد، جزئیات پُرشمار دیگری نیز ثبت و ضبط شده است.^{۳۸}

در این میان، شایان توجه است که اساساً، چگونگی سلام به یک خلیفه، بیان‌گر اندازه قدرت و اعتبار او بود. قلق‌شندی، نام ابراهیم بن ولید را در شمار آخرین خلفای اموی بیان می‌کند و می‌نویسد:

امر خلافت برای او سامان نیافت تا آن جا که پیروانش بر او، باری به خلافت سلام می‌دادند، بار دیگر به امارت... [سرانجام] خود را خلع و خلافت را به مروان بن محمد واگذار کرد.^{۳۹}

همچنین، باید دانست که با گذشت زمان و پیدایش آداب و تشریفات در بارهای خلفا، سلام خلافت نیز از سادگی خارج شد، بسیار طولانی و مفصل شد. در این باره، کار بدان جا انجامید که اگر در مجلسی رسمی، کسی بدون رعایت تشریفات ابداعی، به خلیفه سلام می‌کرد، در واقع، مرتکب رفتاری نابهنجار شده بود. در گزارشی آمده است که در دوران خلافت مقتفی عباسی (۵۳۰ - ۵۵۵ ق)، ابو منصور جوالیقی نحوی به دربار او وارد شد و در سلام بدو گفت: «السلام علی امیرالمؤمنین و رحمة الله». ابن تلمیذ طیب نصرانی، اعتراض کرد که برخلیفه، این گونه سلام نمی‌دهند. جوالیقی با بی‌اعتنایی به او، خطاب به شخص خلیفه گفت که سلام وی، منطبق بر سنت نبوی بوده است.^{۴۰}

نتیجه

کاربرد لقب امیرالمؤمنین در سلام خلافت، کاربردی ویژه بود. در شرح احوال خلفا، عبارت «سَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْخِلَافَةِ»؛ بر خلیفه، سلام خلافت داد» بسیار دیده می‌شود. چنین سلامی، بیان‌گر اعلان پذیرش خلافت خلیفه و ابراز وفاداری به خلیفه سلام شونده بود. این سلام با عبارت «السلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین» رواج

داشت و بنابر یک رسم، با/ذان همراه شد. مؤذنان، هنگام اذان، به خلیفه، سلام خلافت می‌دادند و او را به اقامه نماز فرا می‌خواندند.

تخطی از شکل رایج در سلام خلافت و دگرگونه کردن آن، نشان دهنده رفتاری اعتراض‌آمیز بود که به یکی از این سه شکل بروز می‌یافت: ۱. سلام عادی، ۲. سلام با واژه‌هایی معنادار مانند: اِيْهَا الْمَلِكُ، امیرالفاسقین و امیرالکافرین، ۳. اعراض از اصل سلام یا پاسخ به آن.

خلفا یا اطرافیان ایشان در برابر چنین سلام‌هایی به سرعت - و نه لزوماً، به شدت - واکنش نشان می‌دادند. این واکنش‌ها، بسته به نوع سلام دگرگونه، از هشدار و تهدید گرفته تا اقدام به قتل کسی که سلام خلافت را دگرگونه کرده بود، تفاوت داشت. همچنین با گذشت زمان و پیدایش تشریفات در دربار خلفا، سلام خلافت از سادگی خارج شد، و طولانی و مفصل شد. پای‌بندی به این آداب تا آنجا ادامه داشت که گاهی حتی، بسنده کردن به «السَّلامُ عَلَیکَ یا امیرالمؤمنین» رفتاری نابهنجار به شمار می‌آمد.

برآیند کلی پژوهش حاضر آن است که لقب امیرالمؤمنین در میان القاب رایج درباره خلفا، بیشترین کاربرد را داشت تا آنجا که سلام خلافت، در اصل بر پایه همین لقب انجام می‌شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. مسعودی، مروج الذهب، ۱۳۸۸ق، ج ۳، ص ۲۹۵ - ۲۹۶.
۲. در اینجا برای نمونه، فقط به سه مورد اشاره می‌شود: یکم، سلام خلافت بر علی علیه السلام (مسعودی، همان، ج ۳، ص ۴۷)، دوم، سلام خلافت بر مروان بن محمد اموی (قلقشندی، مائرا لانا، [بی‌تا]، ج ۱، ص ۱۶۴)، سوم، سلام خلافت بر سفاح عباسی (تاریخ یعقوبی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۳۴۵ و مسعودی، همان، ج ۳، ص ۲۷۰).
۳. رک: مسعودی، همان، ج ۴، ص ۴.
۴. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۱۶.
۵. رک: همان، ج ۲، ص ۳۱۸.
۶. رک: قلقشندی، همان، ج ۱، ص ۱۶۴.
۷. رک: یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۸۰.
۸. رک: ابن قتیبه دینوری، المعارف، ۱۴۱۵ق، ص ۴۱۱.
۹. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۵۹.
۱۰. ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، ۱۳۸۸ ش، ص ۱۲۴.
۱۱. نخستین کاربرد واژه امیرالمؤمنین بنابر گزارش‌های مورخان اهل سنت، درباره عَمرِین خطاب خلیفه دوم بود (رک: طبری، تاریخ الأمم و الملوک، [بی‌تا]، ج ۴، ص ۲۰۸ / ابن خلدون، مقدمه، ۱۳۶۹ ش، ج ۱، ص ۴۳۵). اما در باوردداشت شیعیان امامی، آن واژه (به معنای خلیفه)، در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله، درباره علی علیه السلام پیدایش یافت. در غدیر خم (۱۰ق)، پیامبر صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به جانشینی معرفی کرد و از همگان خواست تا بر او با لقب امیرالمؤمنین سلام گویند. مسلمانان نیز فرمان بردند و چنان، بر او سلام دادند (رک: شیخ مفید، الارشاد، ۱۴۱۳، ج ۱، ص ۱۷۶ / امینی، القدير، ۱۳۶۶ ق، ج ۱، ص ۲۷۰). می‌توان گفت که با بازداشت خلافت از علی علیه السلام، واژه امیرالمؤمنین نیز از او بازداشته شد، اما در خلافت عَمرِ، این واژه درباره وی کاربرد یافت و این، نخستین کاربرد درباره یک خلیفه به شمار آمد.
۱۲. بلعمی، تاریخنامه طبری، ۱۳۷۳ ق، ج ۴، ص ۱۰۴۰ و ۱۲۱۶ و ۱۳۱۰.
۱۳. مسکویه، تجارب الأمم، ۱۳۷۹ ش، ج ۳، ص ۳۱۸.
۱۴. ابن عمرانی، الإنباء فی تاریخ الخلفاء، ۱۴۲۱، ص ۱۱۵ / قلقشندی، همان، ج ۱، ص ۲۲۸ - ۲۲۹. در دمشق، پس از مرگ معاویه، به فرزندش یزید به سبب مرگ پدر تعزیت، و برای خلافت خود او تهنیت گفتند. همچنین در سلام، با لقب امیرالمؤمنین به او خطاب کردند (میرد، الکامل فی اللغة والادب، ۱۴۲۷ ق، ص ۳۶۲).
۱۵. بلاذری، أنساب الأشراف، ۱۴۱۷، ج ۸، ص ۳۲۷.
۱۶. ابوحنیفه دینوری، الأخبار الطوال، ص ۱۵۵.
۱۷. مقرئ، وقعة صفین، ۱۳۸۲ ق، ص ۷۸ و ۸۰.

۱۸. ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ۱۴۰۷، ج ۹، ص ۶۳.
۱۹. قلشندی، همان، ج ۳، ص ۳۴۳.
۲۰. طبری، همان، ج ۴، ص ۳۷۴ / ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ص ۱۶۹.
۲۱. ابن اعثم کوفی، *الفتوح*، ۱۴۱۱، ج ۲، ص ۴۰۱.
۲۲. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۱۵۵.
۲۳. بلاذری، همان، ج ۲، ص ۱۸۵ - ۱۸۶.
۲۴. بلعمی، همان، ج ۴، ص ۱۳۱۰.
۲۵. رک: زبیر بن بکّار، *الاخبار الموقّعیات*، ۱۴۱۶، ص ۶۰۸.
۲۶. مسعودی، همان، ج ۳، ص ۳۳۲.
۲۷. رک: ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۴۳۹. ابن ابی اللّتیّا (م ۲۸۱ق) در رساله‌ای موسوم به «مُجَابِبُ الدَّعْوَةِ» با ذکر نام ابو مسلم خولانی، حکایتی را درباره‌ی اعراض وی از معاویه - نسبت به تقاضای مال - بیان کرده است، رک: ابن ابی اللّتیّا، *موسوعة رسائل ابن ابی اللّتیّا*، ۱۴۱۴، ج ۴، ص ۶۶ - ۶۸.
۲۸. رک: بلاذری، همان، ج ۸، ص ۱۹۰.
۲۹. بنا به گزارش بلاذری (م ۲۷۹ق) در عراق، خطاب به امام حسن علیه السلام گفته می‌شد: «السلام عليك يا امير المؤمنين» (همان، ج ۳، ص ۱۵۰).
۳۰. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۲۲۱.
۳۱. ابن عبدالبر اندلسی، *الاستیعاب*، ۱۴۱۲ق، ج ۱، ص ۳۸۷ / میوطی، *تاریخ الخلفاء*، ۱۴۱۱، ص ۱۹۲.
۳۲. یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۲۱۷ / ابن منظور، *مختصر تاریخ دمشق*، ۱۴۰۹، ج ۸، ص ۲۱۰. نگارنده، در رساله‌ی دکتری خود، با عنوان «تأثیر تحولات فرهنگی بر کاربرد لقب‌های امیرالمؤمنین و مَلِک» به پژوهش درباره‌ی تقابل دو لقب امیرالمؤمنین و مَلِک پرداخته است.
۳۳. رک: ثقفی کوفی، *الفارات*، ۱۳۵۳ش، ص ۶۴۹.
۳۴. رک: یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۴۹ و ۴۵۰.
۳۵. در ادامه‌ی ماجرا، مرد کفن پوش درباره‌ی سه مورد مشخص، مأمون را بازخواست کرد. مأمون پس از پاسخ گویی، او را بخشید، اما تهدید کرد که زان پس، اگر کسی بدون حجت او را بازخواست کند، با هزار تازیانه مجازات، و سپس بر چوبه‌ی اعدام آویخته خواهد شد، رک: زبیر بن بکّار، همان، ص ۵۱ - ۵۷.
۳۶. رک: بلاذری، همان، ج ۵، ص ۳۱.
۳۷. زبیر بن بکّار، همان، ص ۹۷ - ۹۸ / مسعودی، همان، ج ۳، ص ۱۳۶.
۳۸. از جمله، چون ابو مسلم خراسانی در حضور سَفّاح به برادرش منصور سلام نکرد، با هشدار سَفّاح روبه‌رو شد، اما پاسخ داد که در مجلس خلیفه، نباید حقّ کس دیگری برآورده شود (یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۳۵۱).
- یادآوری می‌شود که ابو مسلم در سال ۱۳۷ق، به دست منصور کشته شد. گفتنی است که جز سلام خلفا، سلام بر

امرای منطقه‌ای نیز اهمیتی فراوان داشته و بخشی از گزارش‌های تاریخی را به خود اختصاص داده است. برای نمونه، مغیره بن شعبه (امیر کوفه) نخستین امیری بود که بر او، به امارت سلام شد (ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۵۵۱). در کوفه، به مسلم بن عقیل که به دست مأموران عیدالله بن زیاد دست‌گیر و نزد او آورده شد، گفته شد که بر امیر، سلام ده، اما او اجابت نکرد (ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۲۴۰). مأمون عباسی نیز با بدگمانی به گماشته خود عبدالله بن طاهر (امیر شام و مصر) برایش پیامی تند و عتاب‌آمیز ارسال کرد، و به پیک خود سفارش نمود که بر او سلام نکند (یعقوبی، همان، ج ۲، ص ۴۶۰).

۳۹. قلقتندی، همان، ج ۱، ص ۱۶۱.

۴۰. سیوطی، همان، ص ۴۴۲.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

منابع

- ابن ابی الدنيا، ابوبکر عبدالله بن محمد، موسوعة رسائل ابن أبي الدنيا، تحقيق زياد حمدان، بيروت، مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۴۱۴ / ۱۹۹۳.
- ابن اثير، عزالدين أبو الحسن على، الكامل في التاريخ، بيروت، دار صادر، بيروت، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
- ابن اعثم كوفي، ابو محمد احمد، الفتوح، تحقيق على شيري، بيروت، دارالاضواء، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م.
- ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمدپروين گنابادي، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹، چاپ هفتم.
- ابن عبدالبر اندلسي، أبو عمر يوسف بن عبد الله، الاستيعاب في معرفة الأصحاب، تحقيق على محمد بجاوي، بيروت، دار الجيل، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
- ابن عمراني، محمد بن علي، الإنباء في تاريخ الخلفاء، تحقيق قاسم سامرائي، قاهره، دارالآفاق العربيّه، ۱۴۲۱ق/ ۲۰۰۱م.
- ابن قتيبه دينوري، ابو محمد عبدالله بن مسلم، المعارف، تحقيق ثروة عكاشه، افست، قم، انتشارات شريف رضي، ۱۳۷۳/ ۱۴۱۵ق.
- ابن كثير، أبو الفداء اسماعيل بن عمر دمشقي، البداية والنهاية، بيروت، دار الفكر، ۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م.
- ابن منظور، محمد بن مكرم، مختصر تاريخ دمشق لابن عساكر، تحقيق مأمون صاغرجي، دمشق، دارالفكر، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م.
- ابوحنيفه دينوري، احمد بن داود، الاخبار الطوال، تحقيق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدين شيال، افست، قم: انتشارات شريف رضي، ۱۳۶۸.
- اميني نجفي، عبدالحسين احمد، الغدير في الكتاب والسنة والادب، تهران، دارالكتاب الاسلاميه، ۱۳۶۶، چاپ دوم.
- بلاذري، احمد بن يحيى، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زركللي، بيروت، دار الفكر، ۱۴۱۷ق/ ۱۹۹۶م.
- بلعمي، تاريخنامه طبري... [تاريخ بلعمي]، تحقيق محمد روشن، تهران، البرز، ۱۳۷۳، چاپ سوم.
- ثعفي كوفي، ابواسحاق ابراهيم بن محمد، الفارات، تحقيق جلال الدين حسيني ارموي، تهران، انجمن آثار ملي، ۱۳۵۳.
- زبير بن بكار، الاخبار الموقفات، تحقيق سامي مكى عاني، افست، قم، انتشارات شريف رضي، ۱۴۱۶/ ۱۳۷۴ق.

- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، *تاریخ الخلفاء*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، افست، قم، انتشارات شریف رضی، ۱۳۷۰/۱۴۱۱ق.
- طبری، محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک (تاریخ الطبری)*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، روائع التراث العربی، [بی تا].
- قلفشندی، احمد بن عبدالله، *مآثر الانافة فی معالم الخلافة*، عبدالستار احمد فراج، بیروت: عالم الکتب، [بی تا].
- مبرّد، ابوالعباس محمد بن یزید، *الکامل فی اللغة والادب*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، المكتبة العصرية، ۱۴۲۷ق/۲۰۰۶م.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، بیروت، دار المعرفة، ۱۳۶۸ق/۱۹۴۸م.
- مسکویه، ابو علی رازی، *تجارب الأمم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، تهران، سروش، ۱۳۷۹، چاپ دوم.
- مفید، محمد بن محمد بن نعمان، *الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد*، تحقیق مؤسسه آل البیت، لاحیاء التراث، قم، المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
- منقری، نصر بن مزاحم، *وقعة صفین*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، قاهره، المؤسسة العربیة الحدیثه، ۱۳۸۲ق، چاپ دوم.
- یعقوبی، احمد بن واضح، *تاریخ الیعقوبی*، بیروت، دارصادر، [بی تا].

مرکز تحقیقات فایز علوم اسلامی